

وحدت یعنی یکتا بودن و یکتائی مقابل کثرت است و از امور انتزاعی است منزع ارواحد وجود یعنی هستی و مقابل عدم است. وحدت وجود یعنی یکتا بودن و یکی بودن هستی.

مساله وحدت وجود یکی از مسائل جالب و غامض فلسفی و عرفانی است که هم افکار فلاسفه متأله و هم نظر عارفان مجرد را بخود جلب کرده است. تعبیرات مختلف و مال یکی است. مدخل و مخرج هر يك نحوی است و عبارات مختلف است. فلاسفه در مبحث امور عامه فصلی مفرد و یژه بحث در وجود و هستی عالم کرده اند و این به جز موضوع امور عامه است که بگفتار ارسطو وجود من حیث هو وجود است و در مقام تحلیل و تجزیه عقلی گویند موجوداتی که بحس درمی آیند و مبصر بصر و مسموع بسمع و مشوم بشم و مذوق بذوق اند نه چنانند که محسوس اند که حس آنها را یکی در یابد و حال آنکه یکی نباشند و در مقام تعمل و تأمل عقلی هر امری دو امر است یکی وجود و آن دگر ماهیت جمله دکل شئی زوج ترکیبی له وجود و ماهیه، از عبارات معروف فلاسفه است و هر امری که بحس یکی آید اگر خوب بنگریم و قوت عقل خود را بکار بریم در یابیم که حس خطا کرده است و دو امر است و زوج است و ذوجهتین است نورا است و ظلمت است بود است و نمود است وجود است او ماهیت است و وجود جز ماهیت باشد زیرا ماهیات اشیاء همواره یکسان نباشند یکی آب است و آن دگر آتش. اگر اشیاء در ماهیات مختلف نبودند نامهای متعدد بیهوده میبود و هر يك را مقامی علیحده و خاصیتی و آثاری جدا گانه نبود پس روشن شد که اختلاف در نامگذاری و در آثار و عوارض و لواحق وجودی خود دلیل است بر اختلاف اشیاء و ماهیات در حال که همه راهستی فرا گرفته است و بر آنها هست اطلاق میشود و به سخن دیگر هستی شامل همه است و ناظم همه متشتملات و متفرقات است و وجه مشترك آنها است اکنون که نموده آمد که وجود شامل است همه ماهیات را و وجه مشترك آنها است این سخن پیش آید که این امر که یکی وجود و دیگری ماهیت باشد که در خارج یکی نماید کدام اصیل است و کدام اعتباری- نتوان گفت که هر دو اصیل اند والا

وحدت  
وجود

يك چیز درخارج دوچیز میباشد درحال که گفته آمد درخارج يك چیز بیش نیست. فلاسفه را در این معنی اختلاف است عده پیرو اصالت وجود شده اند و هستی را اصل دانند و ماهیات را اعتباری و عده دیگر ماهیات را اصل دانند و وجود را اعتباری انتزاعی. اغلب کسان که پیرو وحدت وجودند باصالت وجود گویند و براین اصل يك امر تحقق خارجی دارد و بقیه حدود و اعتبارات آن وجود است که متقرر و متأصل درخارج است و ناظم اختلافات است وجود جهت بود و ماهیت جنبه نمود و ماهوی اشیاست آنچه اشیا را مینماید هستی آنها است و ماهیت حدود و اعتبارات است اینکه ما اشیا را مختلف و متشکلت مینیمیم از جهت حدود و اعتبارات است که ماهیات باشند نه هستی زیرا وجود ناظم متشکلات و متفرقات است و اشیا مختلف را بیکدیگر پیوند میدهد پس شك نماند که وجود واحد است و موجود کثیر. بود یکی است و نمود متعدد آن وجود واحد چیست. آیا همان وحدتی است که اذعان تمام بشر طالب آنست یا وحدت عالم است. يك جهان وجود هست و بصور مختلف نمودار شده است. فلاسفه گویند: جهان وجود یعنی همین اشیا مختلف. عناصر اربعه. موالید ثلث اجرام سماوی. اجسام ارضی با اختلاف صور و ماهیتی که دارند و متباین الوجود نمودار شده اند بطور جمعی و جملی يك جهان را تشکیل میدهند و مندرج در يك امرند و جنبه وحدتی دارند که از آن تعبیر بوحدت وجود شده است و آن روح جهان است و اشیا مختلفه قالب آن میباشد و حقیقت جهان است و ساری و جاری در تمام موجودات است و قالبها اعتباری و در معرض تحول و تبدل اند

وجود اندر کمال خویش ساری است      تمینها امور اعتباری است

\* \* \*

اندین وحدت همه کثرت نگر      تا شود آسان بتو هر مشکلات

\* \* \*

تا که در دریای وحدت جاری و ساری شدم      از تمینهای امکانی همه عاری شدم  
آدم اندر هوای حق بشکل مختلف      آدم خاکی شدم ابلیسک ناری شدم

مکتب وحدت وجود از اعصار قدیمی در مکتبهای مختلف فلسفی با تمبیرات مختلفی مورد توجه متفکران قرار گرفته است گاه از آن تعبیر بوحدت طبیعت شده است و گاه وحدت جهان و گاه تعبیری دگر و اساسی آن شاید جستجو از وحدت اله باشد و شاید بر خوردار کردن حس وحدت طلبی بشر باشد و بیزاری از کثرت و تعدد.

تعبیر از جهان وجود به انسان کبیر و از انسان به جهان سفیر ناشی از همین امر است که شاید خواسته اند ارتباط وحدانی میان اجزاء عالم برقرار کنند و تشابه و تجاسی در میان اجزاء عالم و اعضاء انسان بیابند و وحدت مطلوبه را که خواهان آنند تحقق گردانند. شاید بکنواخت بودن سنت طبیعت و جریان امور و نظم کار جهان طبیعت و نظام علت و معلول در پیدایش این فکر اثری داشته است.

و تأیید تعدیل و تنظیم فصول و نظام هماهنگی کرات و حرکات کواکب و اثرات جوی .

الهام دهنده فکر وحدت وجود بوده است

موقعی که علل و معلول در نظام جهان بررسی میشود با براهین و الزامات فلسفی عملتی بر میخوریم که قائم بذات بوده و علة العمل است و خود معلول نیست و منشا تمام علل است و علت حقیقی است و تکثر در آن راه ندارد و بالاخره به نقطه وحدت میرسیم و در مبحث عقول به عقل اول میرسیم در بحث از حرکت و اقسام و انواع آن به محرك اول بر میخوریم در بحث زمان و مکان خواستار موجود فوق مکان و زمان هستیم که منشأ تمام ازمنه و امکانه باشد و خارج از حدود زمان و مکان باشد در مقام بحث از اعراض و جواهر و مقولات عشر جوهری و عرضی طالب جوهر حقیقی و اصل و ریشه تمام اعراض و جواهر میباشیم در مثل اقلاتونی و ارباب انواع قائل بمثل الامثال و مثل اعلی می شویم و بدین طریق نظریه وحدت طلبی را در تمام امور دخالت میدهیم و یا ناچار می شویم موقعی داشته باشیم و آن نقطه وحدت است از طرفی شکی نیست که حالت وحدانی و اتصالی میان همه اشیاء عالم برقرار می باشد و عوامل مختلف در یکدیگر تأثیراتی دارند اعم از عوامل طبیعی و یا نفسانی و میان موجودات جهان جنبه هایی از وحدت برقرار می باشد چنانکه میان علوم و فنون مختلف وحدتی خاص برقرار است وحدت موضوع در مرتبه ای و وحدت غرض در مرتبه ای دیگر و بالاخره تأثیر متقابل موجودات در یکدیگر و تبدیل و تحول تمام اشیاء بیکدیگر و تحول صور و بقاء ماده اصلی بحال خود مبین وحدتی است که همواره در عالم برقرار است و از این جا است که فکر دریا و امواج بوجود آمده است و گفته شده است جهان وجود بسان دریاست و اشیاء مختلف و موجودات متفرق امواج آن دریا میباشند که در سکون همه امواج فرو نشینند و منحل و فانی در دریا شوند و در تحرك غوغای تکثر بر خیزد و امواج نمودار شوند و در عین حال امواج متکثره عینی دریا است و دریا عین امواج است امواج اطوار و شئون دریا اند و این امواج در هر آنی بشکل و صورتی در آیند و موجودات مختلفه پدیدار شوند که ناشی از يك وجود اصیل اند و آن دریا بی پایان است و وجود متموج است و در کلمات فلاسفه متقدم طبیعت متموج نامیده شده است و نفس جهان و رحمة واسعة و نفس رحمانی و فیض اقدس هم خوانده اند

در کلمات عرفا این معنی بطور کاملتر و بدیگری خود نمائی کرده است و مصور

شده است .

چه آنکه مساله وحدت وجود ریشه هندی بودائی داشته باشد یا اصالت شرقی و یا بنیان اسلامی تحقیقا کلیه عرفا فکر وحدت وجود را بنحو جالبی پرورانده اند و بدان معتقد بوده اند :

آن گویند : در جهان هستی و عالم وجود اشیائی بصور گوناگون خود نمائی میکنند و بحواس مختلف انسان در می آیند این تکثر و تعدد که در جهان وجود است همه بیک اصل باز میگردد حقیقت یکی است دارای صور گوناگون و همه جلوه های يك امرند و بدان بازگردند انالله وانا الیه الراجعون .

منم در کسوت آدم هویدا	منم در کل موجودات پیدا
منم جز من نباشد هیچ پیدا	بظاهر ذات من در جمله اشیا است
نمودار یست او از عین دریا	منم دریا و هر موجی که بینی
کنم هر ذره را خورشید آسا	منم خورشید تا بانی که هر صبح
گاهی بر صورت وامق و عذرا	گاهی بر صورت آدم پدیدم
گاهی ظاهر شدم بر شکل حوا	گاهی بر صورت لیلی و مجنون
گاهی چون کوه گشتم گاه صحرا	گاهی دریا شدم آبی نمودم

\*\*\*

انسان در جهان وجود مظهر کامل و نمودار تمام و کمال ذات حق و وجود سرمدی  
ازلی است .

ذات خدا ببین که بصورت مصور است	ای صورتت نشان خداوند اکبر است
ای حسن تو بصورت معنی برابراست	در کائنات حسن رخس جلوه میدهد

\*\*\*

دریای طوفانی و متلاطم بصورت امواجی درهم درآمده و در جوش و خروش آید و  
حقایق اشیا کماهی نمودار شود .

شورشی اندر نهاد پیرو برنا افکند	گر نقاب چهره زیبای خود را افکند
همچو موسی بیخودش بر طور سینا افکند	هر که از شوق جمالش رب ارنی باز گفت
عاشقان را سر بر سر مدهوش و شیدا افکند	زاهدان رسوا شوند از پرتوانوار او

و چون طوفان فرو نشیند تکثرات همه مندک و منحل در یک وجود شوند و به اصل  
باز گردند . و با حقیقت عالم متحد ومع شوند و از جسم بجان صعود کنند و اتحاد عاشق و  
معشوق تحقق پذیرد .

بر در توطیل سبحان الذی اسری زنند	عاشقان در بار گاهت ناله و آواز نند
خیمه بر بالای این نه گنبد میناز نند	از علو مرتبت از جمله عالم بگذرنند
پشت پای خود بفرق طارم خضر از نند	از سرمستی شراب حرف وحدت درکشند

و چون بمقام اتحاد رسیدند و اصل و فانی در اسماء و صفات شدند اسرار الهی به آنها  
نمودار گردد .

بعضی بسوزند و محقق شوند برخی سفری به خلق نمایند و گمراهان را ارشاد کنند :

نکته عشق از زبان یار میباید شنید	ایدل از اهل دلان اسرار میباید شنید
نخن ا قرب از لب دلدار میباید شنید	طیلسان و هم معکم را بسر باید کشید
وز زبان عاشقان بردار میباید شنید	خودا نا الحق هم بباید گفت از مستی عشق
وز زبان هر کسی گفتار میباید شنید	نعره انی ان الله بایدت هر دم زدن

تعلق خاطر از ظواهر برکنند و هم خود راهمی واحد نمایند و آن توجه باصل و مبدأ آفرینش باشد تا بر تبه حذف دو بیت رسند و از رنگ به بی رنگی مطلق شوند زنگها بشویند تا جنگها بر طرف شود یکی بینند و یکی خواهند و برای رسیدن بآن تن فدا کنند و جان بیاریند و از انوار ملکوتی سرمست شوند.

روح پاکان از شراب عالم الاسرار مست	گشت جان عارفان از باد؛ انوار مست
وحش و طبر و مور و مار دیده و ویدار مست	عرش و فرش و لوح و کرسی آسمان باشش جهت
پادشاه و پاسبان و خفته و بیدار مست	صوفی و رند و فقیه و مرشد و اهل رشاد

و خراباتی باید شدن تا بخرابات ره یابی، خراب از خود، خراب از بیگانه، خراب از تن و جان خراب از خودی، خراب از دیو شهوت، خراب از غرور عبادت، خراب از علم، خراب از عمل، خراب از خراب.

گو برو ای خواجه ترا بار نیست	هر که ازین درد خبردار نیست
در خور هر زاهد هشیار نیست	شیوه مستان خرابات عشق
دیده او لایق دیدار نیست	هر که بدرد غم هجران نسوخت
در گسرو جبه و دستار نیست	و آنکه ببازار غمش راه یافت
دم مزین این دم که خریدار نیست	ایکه دمی یافته ای از دلش
چونکه یکی معمر اسرار نیست	با که بگویم غم این درد را

\*\*\*

عبرت نایمی گوید :

عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست	چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست	ما پرتسو اوئیم و نه اوئیم و هم اوئیم
او را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست	هر جا نگری جلوه که شاهد غیبی است